

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدين بوم وېر زنده يک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده

شهر اسن – المان

موتر پنج گیره

در لابلای اوراقی که جست و جو میکردم، ورقی در نظرم جلوه گر شده، یاد سال 2001 را تازه کرد، که تازه یک سال از سرودن و نوشتن شعر این حقیر میگذشت. با خود گفتم؛ حیف است این نشیبه خاطره انگیز که باعث استحکام بنای دوستی بین جناب فخر الشعراء (الحاج محمد نسیم "اسیر") و جناب الحاج الحاج (استاد خلیل الله ناظم باختری) با این حقیر ناتوان شده بود، بوسیله سایت وزین رزین و زرین و پرمحتوای "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" به مطالعه هموطنان عزیز و گرامی نرسد. بدینوسیله انضماماً تقدیم گردید:

موتر پنج گیره

حضرت والا مقام و ارجمند و هم فخیم
شاعر شیرین کلام و ، هوشمند و هم حکیم
هم فصیح و ، هم نصیح و ، هم صبیح و ، هم صحیح
نظم و نثر او همیشه ، هم صریح و هم ملیح
هم رحیم و ، هم کریم و ، هم عظیم و ، هم حلیم
هم زعیم و ، هم فهیم و ، هم علیم و ، هم رقیم
هم حمید و ، هم عمید و ، هم نوید و ، هم عهد
هم امید و ، هم جاید و ، هم مفید و ، هم سعید
هم بهین و ، هم نوین و ، هم متین و ، هم مبین

سفته هایش ، عنبرین و ، شکرین و ، دانشین
 شعرهای آبدارش است ، بر دلها انیس
 چون شرابِ نابِ خالص ، یا که باشد خندریس
 بزمی و ، رزمی ، سیاسی و ، گهی هم مذهبی
 اجتماعی و خصوصی ، سکسی و هم معنوی
 بر همه باشد ندیم و ، هم بسیم و ، هم وسیم
 گفته هایش ، پر غنیم و ، اولِ نامش (نسیم)
 با وفا و ، با صفا و ، با عطا و ، با سخا
 ملتجا و ، مُقتدا و ، پارسا و ، رهنا
 هم رئیس و ، هم اکیس و ، هم جلیس و ، خوشنویس
 است زیبش ، تسبیح و تقدیس ، نفسش هم نفیس
 هم مربی ، مُنقی و ، هم نقی و ، هم تقی
 مُنجی و ، صوفی و ، لوطی ، ساقی و ، هم مذهبی
 هم خبیر و ، هم دبیر و ، هم ظهیر و ، هم نصیر
 بامسما ، نامِ پُر معنای او باشد (اسیر)
 نامه اش آمد برایم ، غرق گشتم در عرق
 خواندمش سر تا به پا ، هم پشت و رویِ آن ورق
 آنقدر داده خجالت ، بر من زار و ذلیل
 از برای آنکه طفلی ، بر پدر گفته جلیل
 احترام و حرمتِ باباست ، فرضِ هر پسر
 چشم پوشی هاز تقصیرِ پسر ، اُطفِ پدر
 بعدِ آن ، کم کم حکایت کرد ، از (شایق جمال)
 شاعرِ با دانش و ، با فضل و ، با علم و کمال
 شکوه از اسپ و شکمبو بودن و پُر خوری اش
 هم از آن آهسته رفتن ها و ، هم ناجوری اش
 بعد از آن از موترش تعریف کردی سر به سر
 پنج گیر و ، چار تایر و ، غُرش چون شیرِ نر
 گفت بعداً ، موترِ من بهرِ کارِ عاجل است
 نه برای کارِ باطل ، بل کنارِ ساحل است

نامه اش را چند باری ، خواندم از سر تا به پا
لیک در یک قسمت آن ، بند ماندم ، جاجا
یک دو سه بیتش نفهمیدم ، تقاضا میکنم
بهر تشریحش ، ز (**ناظم جان**) تمنا میکنم
آن دو سه بیتش نویسم حال ، ذیلاً اینچنین
بین قوسش میگذارم ، آن دُرّ نواب و ثمین

[همچو (ناظم) من کجا در مشکلم]

دختر جرمن ، نمی خواهد دلم
گر بخواهد ، کار پنهانی بود
بزم عیش و شام مهمانی بود
تاز دست گلرخی گیرم شراب
بعد آن ، هردو رویم بر تخت خواب
مشکل من ، مشکل تخنیکی است
روی تخت خواب ، گر تاریکی است
فکر من در کار موتر ، نارساست
کار تخت خواب صاف و هم بجاست
غیر گیر پیش رو و پشت سر
نیستم از کار دیگر ، با خبر
بد گمانی بر (اسیر) باشد ضرر
[چونکه خانم نیست و رفته در سفر]

تشریح و تفسیر خواهم لیک ، بر ابیات فوق
تا بفهمند دوستان مهربان اهل ذوق
حال بنده ، رفاقت ، هم حکایت میکنم
از رفیق و دوستان خود حمایت میکنم
قصه یک موتر پنج گیره سرپوش دار
است مربوط یکی از دوستانم ، گوش دار
موتر منکور دارد ، چار گیر پیش رو
در عقب رفتن ولی ، یک گیر کوچک ، کنج او
است او را یک دو سه سوراخ ، از بهر کلید

بر در و بر موتور و توبکس ، از بهر خرید
 لیک سوراخ دگر ، قدری بزرگ و بدنما
 میخورد بنزین و روغن را به مثل اژدها
 می رود لنگان ، شمال و هم جنوب و غرب و شرق
 وعده گر با گلرخی باشد ، دود مانند برق
 خانم بیچاره را گر آرزو باشد خرید
 بتیری او فیر و یا مفقود میگردد کلید
 گر رود بی خانم و اولادها ، نزدیک و دور
 خستگی و مصرفش ، هر لحظه می آرد سرور
 پول بیمه ، مالیات و تیل و ترمیمگاه او
 بستگی دارد به صید و ، هم به نخجیرگاه او
 خانم بیچاره گر (اورلاوب) باشد ، از قضا
 مجلس و بزم است و نقطه ، نقطه ها در آن فضا
 یا که باشد مجلس بزم و طرب ، با گلرخان
 یا شب شعر است بر توصیف و وصف مهوشان
 گفته بودم ، مینویسم ، جمله را ، با آب و تاب
 از پیاز و سیر و مرچ و از نمک ، روغن و آب
 در همینجا میگذارم نقطه و ، وقت دگر
 شرح آنرا (**ناظم باختر**) ، نویسد ساده تر
 از سؤال و ، از جوابش درد دل خواهد نوشت
 مطلبی با عطر و گل ، نه خاک و گل خواهد نوشت
 « نعمتا » بس ، بیش ازین گستاخی کردن نابجاست
 با بزرگان ادب ، شوخی نمودن ، نارواست
 معذرت خواهم عزیزان ، گر فضولی کرده ام
 پرده را بالا ، ز افعال خصوصی کرده ام

(نعمت الله مختارزاده - شهر اسن - المان ، 11 سپتمبر 2001)